

حسین ستاره

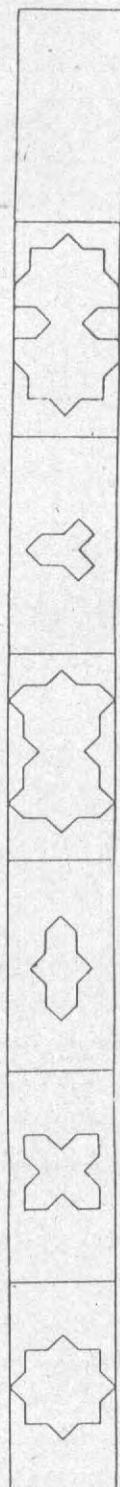
واقعیت به گونه تصویر در جهان پیرامون
انسان به وی ارائه می گردد و تجلی گاه
مخلوقات است که در نظام ارگانیک هستی
وجود دارند.

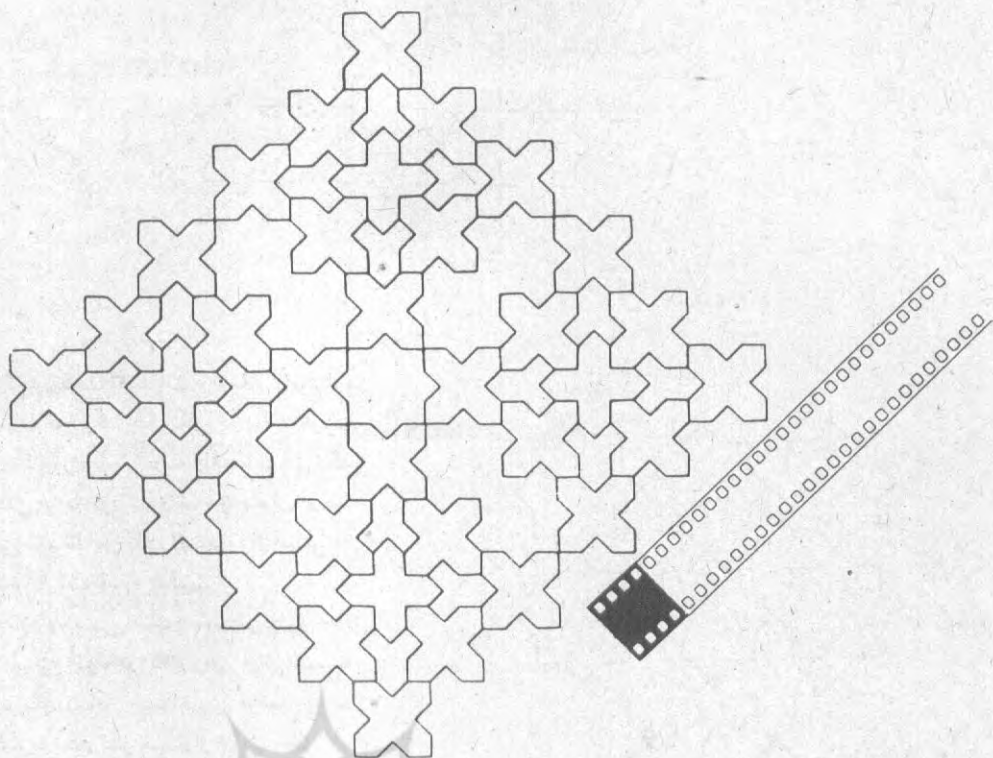
هنر در ساحت الهی «بیان» است و بیان براساس اراده الهی، در
هیئت «چگونگی» یقین می یابد. به عبارتی دیگر «بیان» دلیل
آفرینش و «چگونگی» آفریده است. بر این اساس اندام واره
گیتی، مجموعه «چگونگی» هائی است که براساس اراده الهی
موجودیت یافته اند و هر کدام آیه و نشانه ای جهت «بیان» اراده
الهی می باشند. به دیگر سخن، آفرینش، ترکیب بیان و چگونگی
است و رسیدن از عدم به وجود دلالت بر چگونگی دارد، چرا که
«چگونگی» به جهت «بیان» موجودیت یافته است.

رابطه «بیان» با «چگونگی» در آفرینش الهی رابطه رفتارهای
دو گانه یک آفریده است. به عنوان مثال، کوه یک «چگونگی» یا
یک مخلوق اراده خالق است لیکن در ارتباط با انسان (که خود نیز
یک چگونگی است) آیه و نشانه ای مبتنی بر اراده الهی یا
به عبارت دیگر «بیان» است. این رفتار دو گانه حاصل ارتباط و
ارگانسیم موجود در جهان هستی است و این ترکیب منحصر بفرد
بدلیل جامعیت و فاعلیت ذات الهی تشکیل می یابد که مطلق
اوست.

موضوع «بیان» در هنر الهی «حقیقت» است و «چگونگی» ها
به عنوان واقعیت های قابل درک برای انسان، محصول پیام
می باشند. موضوع «بیان» یک خصیصه، یک صفت و یا یک
حالت است اما ارائه آن در «چگونگی» یک فعل، یک عمل و یک
کردار است. بنابراین رسیدن از «بیان» به «چگونگی» مستلزم
حدوث و ایجاد است. به عبارت دیگر «غفلت»، حدوث از حالت
به کردار است و می توان گفت که خلقت «نزول» از «حقیقت» به

مقدمه ای بر هنر الهی





بخشی از یک کل را داراست. بدین گونه است که یک چگونگی در ارتباط با حقیقت تناسب «این همانی» را دارا نیست. و درک این بیان تأویل گرا تنها از راه درک و کشف ارتباط بین اجزاء واقعیت و وقوف بر ساختار کل به جهت شناخت حقیقت ایجاد می گردد که از آن به عنوان ارتباط «این نه همانی» یاد می کنیم.

چگونگی ها مخلوقات یک خالقند و رشته واحدی که این اجزاء را بهم پیوند می دهد. «بیان» الهی است که متأثر از اراده و متجلی در آفرینش می باشد. واقعیت آیه و نشانه ای است جهت به اندیشه درآمدن حقیقت و جمله واقعیت ها عناصری اندیشه ساز جهت درک حقیقت اند.

حواس پنجگانه انسان امکانات «دریافت» وی در مقابله و تعمق در آنها منتج به «ادراک» می گردد.

ادراک ماحصل فرآیند فعالیت های دریافتی انسان می باشد. به عبارتی دیگر «دریافت» جبر و «ادراک» اختیار انسان در مواجهه با چگونگی هاست. همانگونه که حقیقت در واقعیت متوقف نمی شود واقعیت نیز در دریافت ها و ادراکات انسان متوقف نمی شود. یعنی تناسب و رابطه مستقیمی بین «واقعیت» و «دریافت» انسان وجود ندارد چه بسا واقعیاتی که انسان دریافت نمی کند و چه بسا ادراکاتی که واقعیت ندارد. ممکن است انسان «دیده» را حق بداند و در حیطة اختیارات و براساس دریافتهای حاصل از دیدن، دریافتهای حسی خویش را استنتاج نموده و ادراکات واقعه را «حق» بپندارد.

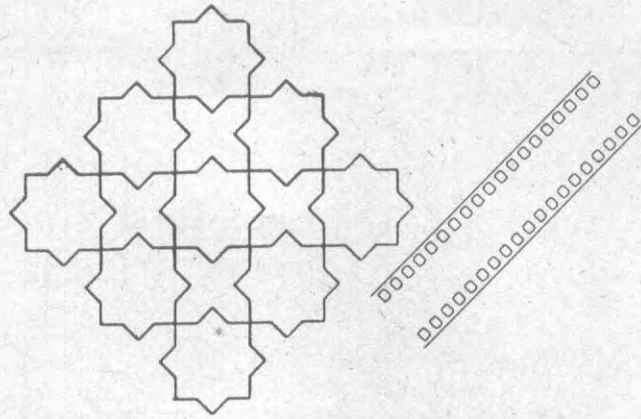
واقعیت است. لیکن باید در نظر داشت که حقیقت در واقعیت متوقف نمی شود. بلکه فراتر از آنست. ماهیت نزول حکایت از پائین آمدن و حدوث مفاهیمی والا به میزان درک انسان دارد.

میزانی که انسان براساس آن، توانائی برقراری رابطه و احساس و ادراک آن را داشته باشد. قابل توجه است که نزول بر اساس نیازهای پدید آورنده و خالق شکل نمی گیرد، بلکه پدید آورنده تلاش دارد تا «چگونگی» را براساس توانائی ها و ادراکات انسان تنظیم نماید. بهتر آنست که بگوئیم انسان «چگونگی» ها و آثار را نه آنگونه که هستند دریافت می کند بلکه آنگونه دریافت می کند که خود هست.

درک دلیل «بیان» و نحوه ارائه بیان در هنر الهی حائز اهمیت است. هدف «بیان» در هنر الهی حقیقت است و ارائه آنرا باید در

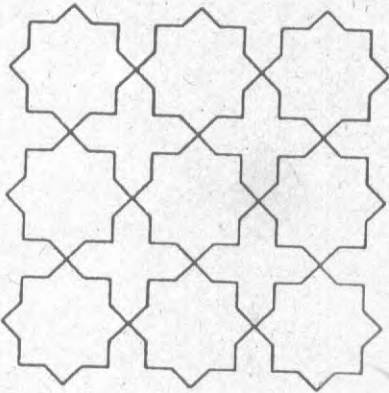
واقعیت جستجو کرد که همان چگونگی هاست. «حقیقت» ذات احدیت است که خود سرمنشأ و سلسله جنبان کل هستی است.

ارتباط بین حقیقت و واقعیت یا عبارتی خالق و مخلوق یک ارتباط مستقیم «این همانی» نیست بلکه ارتباطی نمادین و «این نه همانی» است. بدین صورت که با درک یک «جزء» از واقعیت و بدون در نظر گرفتن «کل» نمی توان یک «جزء» از حقیقت را درک و کشف نمود. حقیقت در خود به «اجزاء» منقسم تفکیک نمی گردد بلکه آن واقعیت است که به شکل جزء، توانائی ارائه



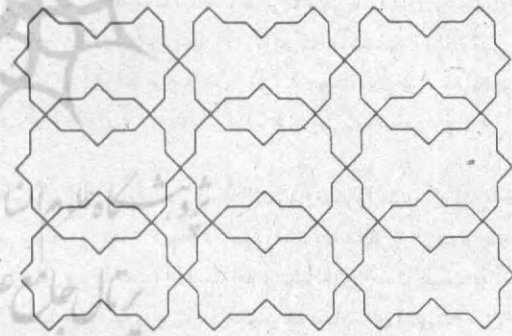
این موضوع بیانگر نسبی بودن تفکرات و تأملات انسان در برابر حقیقت است. انسان خود یک چگونگی در نظام آفرینش است و «منظر نظری» که براساس آن به واقعیت می‌نگرد منظر نظری نسبی و منطبق بر موجودیت و محدودیتهای اوست. لیکن این نکته باعث نمی‌شود تا ادراکات انسان را از اساس نفی کرده و وی را «مجبور عدم حقیقت‌یابی» بدانیم.

منظر نظر انسان محدود و نسبی است اما منظر نظری خالق نامحدود و مطلق است. لیکن آنچه در کلام وحی حائز اهمیت و توجه است توسل به منظر نظر انسانی جهت تبیین موضوع است و این مبتنی بر تأکید و تأکید بر منظر نظر انسان از جانب خالق است چرا که خود پدیده آورنده و آگاه بر مخلوق است. موضوعات پیام وحی با مناسبترین واژه و نزدیکترین تعبیر ذهنی از طریق تشابه و

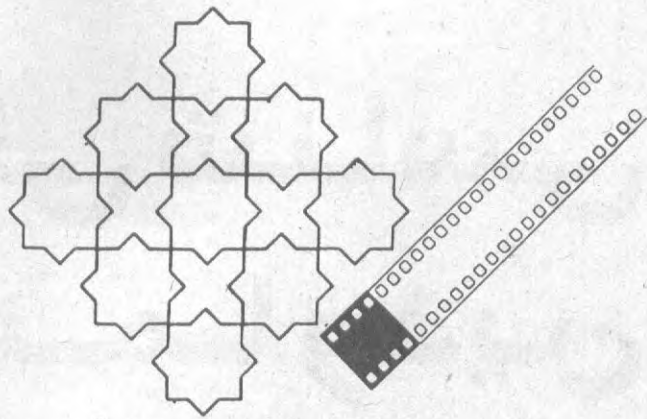


می‌گردد و تجلی‌گاه مخلوقات است که در نظام ارگانیک هستی وجود دارند. و حتی کلام وحی نیز که در تبیین حقیقت‌یابی به جهت انسان نازل گشته است، در باز شناخت واقعیت‌ها موضوعات ذهنی توسط مخاطب ارائه می‌گردد. در این مقام، تصویر و موضوع ارتباطی نمادین و «این نه همانی» دارند. در این مقام، تصویر به صورت «رمز» ارائه می‌گردد و مستلزم تأویل و درک معنی است و بدیهه‌انگاری آن خطاست. چرا که رمز و نماد قائم به خود نیست. یعنی بدون دخالت «معنی» که رمز بر آن دلالت می‌کند. امری نسبی و بی‌معنی است. نکته قابل تأمل آنکه درک چنین تعابیر و مضامینی در حیطه «ادراک و اندیشه» انسان می‌باشد نه در حیطه «دریافتهای حسی» او. چه بسا گمراهی در این معنی، راهی به حقیقت نگشاید. در مقام تأویل و «مثل‌پردازی»، کلام وحی مقدمات و عناصر موضوع را از چگونگی‌ها و واقعیت‌های اطراف انسان انتخاب می‌کند لیکن رابطه‌ای که در بین این عناصر تشکیل می‌دهد، رابطه‌ای است که در «واقع محسوس» وجود ندارد. گرچه ایجاد چنین تصویری در کلام وحی به منظور تعمیق مفاهیم است.

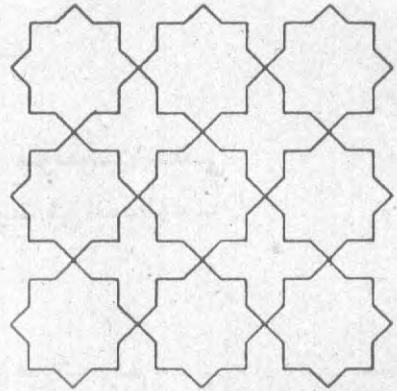
«تصور»، ماحصل آفرینش رابطه‌ای تازه بین دو یا چند پدیده مستقل است که هرکدام به تنهایی حامل مفهوم حاصل از تصور نیستند. این فرآیند که در انسان به جهت نیل به حقیقت ایجاد می‌گردد و به «کشف و شهود» منتهی می‌گردد، «آفرینش مجازی» است. این گونه آفرینش، با توسل به استنتاج از دریافت‌ها و ادراکات اولیه و براساس تخیل و تعقل استوار است



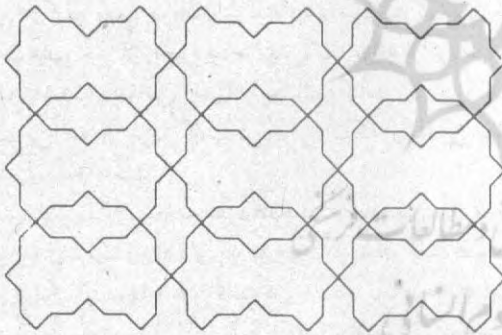
مواجهه با چگونگی‌هاست می‌بیند، می‌شنود، می‌بوید، می‌چشد و لمس می‌کند لیکن اطلاعات حاصل از این امکانات دریافتی بدلیل ساختار «جبری» ارگانیک فیزیکی انسان، کاملاً تحت «اختیار» او نیست. لیکن ایجاد رابطه بین دریافت‌ها و تأمل و توصیف بیان گردیده است. به گونه‌ای که واژه‌ها مبتنی بر تعبیرات ذهنی انسان ذکر گردیده است و حتی آنگاه که کلام وحی جهت انزار و اقتناع انسان سوگند یاد می‌کند موضوعات آن نیز اشیاء محسوس همین دنیاست که تماماً مخلوق هستند. و این موضوعات آنگونه بیان می‌گردد که انسان قادر به درک آن است چه بسا بیان همین موضوعات از منظر نظر خالق می‌تواند گونه‌ای دیگر باشد. این تأکید و تأکید بر «منظر نظر انسان» از جانب خالق کفایتی است تا به دام «جبر نفهمی انسان» گرفتار نیائیم. واقعیت به گونه «تصویر» در جهان پیرامون انسان به وی ارائه



مخاطب آشنا و بدیهی جلوه گر می سازد. به عبارتی دیگر تصویر و موضوع رابطه ای مستقیم و «این همانی» دارند و عناصر بصری ارائه گشته در قالب کلام نیز نزد مخاطب متضمن مفاهیم و تعبیری شناخت و درک آن به سادگی انجام می پذیرد. در گونه دوم تصویر به عنوان عنصری تأویل گرا، و به جهت ایجاد تصور و طی فرآیندی به گستره ای از خوش آیندها و ناخوش آیندها می رسد. «پسند» های وی ارتباط مستقیمی با تجربیاتش پیدا می کند و به تسلسل اجتناب ناپذیری از علتها و معلولها گرفتار می آید که این تسلسل در پی مطلق انگاری ادراکات نسبی انسان از واقعیت رخ می دهد و به طرح نظریات «زیباشناسی» و پسندگونه وی از واقعیت ها منجر می گردد. عامل مشترک چنین نظریاتی بررسی احوال و ذهن انسان جدا از سرمنشأ و نظام آفرینش الهی است.



که به صورت نظام هائی متشکل نمود می یابد. فرآیند «آفرینش مجازی» قائم به خود نیست و انسان رأساً مصدر صدور چنین درکی نمی باشد چرا که تصور بدون وساطت آیه و رمز (تصویر) به اندیشه نمی آید. این توسل و وابستگی به «چگونگی» باعث می شود تا لفظ «مجازی» را بر آن اطلاق کنیم. لیکن تصور که نتیجه حاصله این فرآیند است گاه دارای چنان معنا و مفهومی می گردد که مستقل از مقدمات و مبانی خود، و فراتر از یک امر نسبی تلقی می گردد. این استقلال و اطلاق، در چارچوب مشهودات و کشفیات انسان، در طول تاریخ، مبانی نظریات و اندیشه های وی جهت نیل به اهداف گوناگون بوده و گاه این ابهام را پیش می آورد که قائم به خود بوده و نسبتی بر آن حکمفرما نیست. مقبولیت چنین دیدگاهی در نظر عامه از آنجهت است که «تصور» از لایتناهی زمان جدا گردیده و ابتدا و انتهائی بر آن مستولی گردیده است و به صورت یک «شیء» برای تماشا درآمده است. در چنین نگرشی، انسان خویش را مینا و محور قرار داده و باتوجه به اهداف و نیازهایش تصورات خود را «ارزش گذاری» می کند و مفاهیم، خود را بر اساس تصاویر و تعبیری ذهنی ارائه نموده که انسان قادر به دریافت و درک آنهاست. انسان، موضوعات کلام وحی را به گونه واژه و کلمه دریافت می دارد و با ایجاد ارتباط بین تصاویر و تعبیر دریافتی و به مدد درک و قدرت «تصور» سعی در درک موضوع کلام برمی آید. تصویر در کلام وحی دو گونه ارائه گردیده است. گونه اول به جهت فضا سازی واقعگرایانه از موضوع، که درک آنرا برای



در هنر الهی «چگونگی» زینت «بیان» است و دارای رابطه ای مستقیم با حقیقت می باشد. به عبارتی دیگر «پسند» های واقعه در آفرینش مجازی برای انسان ناشی از گرایش و درک ارتباط با حقیقت است. این «زیبائی» یا پسند حقیقتی است که به تناسب از انسان و واقعیت پدید می آید و یکی از منازل است که «درک» باید از آن بگذرد تا به مراحل عالی تر شناخت برسد. انسان با تأمل و تعمق در خویشتن می تواند راهکردهائی را به جهت رهیابی به آفرینش مجازی بیابد. این «بازگشت به خویش» در انسان باید توأمان با شناخت دیگر پدیده ها و ایجاد رابطه بین دریافت های حسی و ادراکات عقلی خویش باشد و در صورت عدم شناخت ارتباطی که در بین اجزاء واقعیت موجود است در «قالب انسانی» و مطلق انگاری خویش محبوس گشته و راهکردی در فراروی نمی یابد. ■